

معناداری جمله‌های حاوی نام‌های تهی: نقدی بر دیدگاه مارگا ریمر

سیدمحمدعلی حاجتی*

محمدصالح زارع‌پور**

چکیده

مارگا ریمر معتقد است که کاربران معمولی زبان ماینونگی گرایبی را مفروض می‌گیرند و شهود ایشان مبنی بر معناداری جمله‌های حاوی نام‌های تهی مبتنی بر همین امر است. ما در این مقاله نشان خواهیم داد که موضع او پشتوانه استدلالی محکمی ندارد. یعنی دیدگاه رقیبی وجود دارد که اولاً با دیدگاه ریمر در تعارض است؛ ثانیاً به اندازه دیدگاه او قدرت تبیینی دارد؛ و ثالثاً دلیلی برای ترجیح دیدگاه ریمر به این دیدگاه رقیب وجود ندارد.

کلیدواژه‌ها: نام خاص، نام تهی، میلی‌گرایی، ماینونگی‌گرایی، اصل ترکیب.

۱. مقدمه

دو جمله زیر را در نظر بگیرید:

(۱) ولکان وجود ندارد.

(۲) بابائوئل در قطب شمال زندگی می‌کند.

شهود (intuition) اکثر ما کاربران معمولی زبان فارسی این است که هر دو جمله معنادارند، یعنی چیزی می‌گویند. به بیان فنی‌تر، شهود پیشانظری (pre-theoretic) اکثر کاربران زبان این است که این جمله‌ها گزاره‌هایی (propositions) را بیان می‌کنند. با وجود این، اگر خود را به برخی اصول و نظریه‌های بسیار رایج در فلسفه زبان، مثل

* عضو هیئت علمی گروه فلسفه، دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول)، hojatima@modares.ac.ir

** دانشجوی دکتری فلسفه، دانشگاه تربیت مدرس، zarepour@modares.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۶/۲۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۹/۱۲

میلی‌گرایی (Millianism) درباره نام‌های خاص (proper names) و نوعی اصل ترکیب (principle of compositionality) متعهد بدانیم، به نتایجی متعارض با این شهود می‌رسیم. به‌طور دقیق‌تر به‌نظر می‌رسد که شهودهای ما درباره معناداری جمله‌هایی مثل ۱ و ۲ با آنچه از جمع میلی‌گرایی و نوعی اصل ترکیب به‌دست می‌آید در تعارض است. برای تبیین این مسئله لازم است منظور خود را از میلی‌گرایی و اصل ترکیب مورد اشاره روشن کنیم. منظور ما از میلی‌گرایی این است:

(۳) محتوای معناشناختی (semantic content) یک نام خاص، فرد (individual) یا شیئی (object) است که مرجع (referent) معناشناختی آن نام است.

اصل ترکیب مورد اشاره ما هم این است:

(۴) اگر یک نام خاص محتوای معناشناختی نداشته باشد، آن‌گاه جملات حاوی آن نام محتوای معناشناختی ندارند یا گزاره‌ای را بیان نمی‌کنند.^۱

حال با استدلالی ساده می‌توان نشان داد که صدق ۳ و ۴ با معناداری ۱ یا ۲ در تعارض است. نام‌هایی مانند «ولکان» و «بابانوئل» به چیزی در عالم ارجاع نمی‌دهند؛ یعنی نام تهی (empty) هستند. بنا بر ۳ چنین نام‌هایی محتوای معناشناختی ندارند؛ و بنا بر ۴ جمله‌های حاوی چنین نام‌هایی هم محتوای معناشناختی ندارند. یعنی همه جمله‌های حاوی نام‌های تهی از جمله ۱ و ۲، فاقد محتوای معناشناختی‌اند و گزاره‌ای را بیان نمی‌کنند. روشن است که این نتیجه خلاف شهود ماست. شهود ما می‌گوید که برخی از جمله‌های حاوی نام‌های تهی، مانند ۱ و ۲، معنادار^۲ و برخی از آن‌ها، مانند ۱، حتی صادق‌اند. بنابراین از منظر کسانی که هم به میلی‌گرایی و هم به اصل ترکیب باور دارند شهود ما در خصوص معناداری جمله‌هایی چون ۱ و ۲ بر خطاست. پس بر عهده ایشان است که توضیح دهند و تبیین کنند که چرا ما چنین شهودهایی داریم.

برای این مسئله، یعنی «مسئله شهود معناداری جمله‌های حاوی نام‌های تهی»، یا به‌اختصار «مسئله شهود»، راه‌حل‌های متفاوتی ارائه شده است. ما در این مقاله سعی داریم بر راه‌حلی که مارگا ریمر (Marga Reimer) در دو مقاله خود (Reimer, 2001a & 2001b) ارائه داده است متمرکز شویم و آن را نقد کنیم.^۳ او مدعی است که کاربران معمولی زبان چنین شهودی دارند، چون در حقیقت درستی ماینونگی‌گرایی (Meinongianism) را مفروض می‌گیرند.^۴ به باور ریمر، کاربران زبان، درست همانند ماینونگی‌گرایان، تصور می‌کنند که نام‌های تهی به چیزهایی، اگرچه ناموجود (non-existent)، ارجاع می‌دهند. اگر میلی‌گرایی را بپذیریم این اشیا ناموجود نه فقط مرجع نام‌های تهی که محتوای معناشناختی

آن‌ها نیز هستند. بنابراین نام‌هایی مثل «ولکان» و «بابائوئل» محتوای معناساختی دارند؛ محتوای معناساختی آن‌ها همان اشیای ناموجودی هستند که با نام‌های مذکور به آن‌ها ارجاع داده می‌شود. همین امر می‌تواند مانع بی‌محتوا یا بی‌معنا شدن جمله‌هایی مثل ۱ و ۲ شود؛ حتی اگر اصل ترکیب صادق باشد. البته نظر ریمر این نیست که ماینونگی‌گرایی نظریه‌ای صحیح است؛ بلکه او بر این باور است که کاربران زبان این نظریه را، مستقل از صحت و سقم آن، مفروض می‌گیرند و همین مبنای شهود آن‌ها در خصوص معنا دار بودن جملات حاوی نام‌های تهی است.

ما در این مقاله می‌خواهیم نشان دهیم که دیدگاه او با همهٔ محاسنی که دارد، پشتوانهٔ استدلالی محکمی ندارد. به‌طور دقیق‌تر نشان خواهیم داد که دیدگاه رقیبی برای حل مسئلهٔ شهود وجود دارد که اولاً با دیدگاه ریمر در تعارض است؛ ثانیاً به اندازهٔ دیدگاه او در حل مسئلهٔ شهود موفق است؛ و ثالثاً دلیلی برای ترجیح دیدگاه ریمر نسبت به این دیدگاه رقیب وجود ندارد (یا دست‌کم از طرف ریمر ارائه نشده است). ساختار این مقاله چنین است: در بخش دوم راه‌حل ریمر برای مسئلهٔ شهود را با جزئیات بیش‌تری تبیین می‌کنیم. در بخش سوم دیدگاهی رقیب برای حل مسئلهٔ شهود پیشنهاد می‌کنیم؛ دیدگاهی که برخی مؤلفه‌های آن با دیدگاه ریمر مشترک است اما هیچ نسبتی با ماینونگی‌گرایی ندارد. استدلال می‌کنیم که این دیدگاه دست‌کم به اندازهٔ دیدگاه ریمر موفق است و در عین حال دلیلی برای ترجیح دیدگاه ریمر به این دیدگاه رقیب وجود ندارد. نشان خواهیم داد که دیدگاه ریمر بدون دفع و رد این دیدگاه رقیب قابل دفاع نیست. در بخش چهارم سه انتقاد ممکن علیه دیدگاه طرح‌شده را بررسی می‌کنیم و آن‌ها را پاسخ می‌دهیم. بخش پنجم هم به نتیجه‌گیری و جمع‌بندی مطالب اختصاص دارد.

۲. راه‌حل ریمر برای مسئلهٔ شهود

چنان‌که پیش‌تر گفتیم برای مسئلهٔ شهود راه‌حل‌های مختلفی پیشنهاد شده است. اما بررسی این راه‌حل‌ها خارج از اهداف مقالهٔ حاضر است.^۵ ما در این‌جا خود را به راه‌حل ریمر محدود می‌کنیم. ریمر می‌گوید کاربران معمولی زبان، یعنی کسانی که نگاهی فلسفی و عمیق به مسائل زبانی ندارند، در کاربرد روزمرهٔ زبان ماینونگی‌گرایی را پیش‌فرض (presuppose) می‌گیرند.^۶ البته روشن است که منظور او این نیست که کاربران معمولی زبان با نظریهٔ ماینونگی‌گرایی آشنایی دارند و آن را قبول می‌کنند. بلکه منظور او این است که کاربران معمولی زبان طوری آن را به کار می‌گیرند و دربارهٔ آن فکر می‌کنند که گویی نوعی

ماینونگی گرایبی را در پس ذهن خود دارند و قبول کرده‌اند. اما ماینونگی گرایبی چیست؟ ماینونگی گرایبی دیدگاهی است که بر مبنای آن دامنه‌اشیا وسیع‌تر از دامنه موجودات است. یعنی ماینونگی گرایبان به اشیای ناموجود باور دارند. به نظر ایشان می‌توان به این اشیا ارجاع داد و درباره آن‌ها چیزهایی معنادار و حتی صادق گفت. از نظر ماینونگی گرایبان نام‌هایی مثل «ولکان» و «بابانوئل» واقعاً تهی نیستند؛ آن‌ها به ولکان و بابانوئل، یعنی چیزهایی ناموجود، ارجاع می‌دهند. این چیزها مرجع نام‌های «ظاهراً» تهی هستند. در واقع در ماینونگی گرایبی نام‌هایی که ما آن‌ها را «تهی» می‌دانیم مرجع دارند، اما مرجع آن‌ها اشیای ناموجود است. حال اگر ماینونگی گرایبی با میلی گرایبی ترکیب شود، نام‌های مذکور محتوای معناساختی خواهند داشت؛ محتوای آن‌ها همان شیء ناموجودی است که به آن ارجاع می‌دهند. در این صورت نمی‌توان با تکیه بر اصل ترکیب نتیجه گرفت که جملات حاوی نام‌های تهی بی‌معنا هستند و گزاره‌ای را بیان نمی‌کنند. به این ترتیب، افقی برای حل مسئله معناداری جمله‌های حاوی نام‌های تهی پدیدار می‌شود. ماینونگی گرایبان می‌توانند مدعی باشند که همان شیء ناموجودی که مرجع و محتوای معناساختی نام «ولکان» است در ساختار معناساختی متناظر با جمله ۱، یعنی همان گزاره متناظر با آن جمله، ظاهر می‌شود و این جمله را از بی‌معنایی می‌رهاند.

البته، همان‌طور که ریمر متذکر می‌شود (Reimer, 2001a: 239-40)، درستی ماینونگی گرایبی به‌تنهایی نمی‌تواند مسئله شهود را حل کند. به عقیده ریمر اگر ماینونگی گرایبی صحیح باشد می‌تواند توضیح دهد که چرا شهودهای پیش‌زبانی کاربران معمولی زبان مبنی بر معنی‌داری برخی جمله‌های حاوی نام‌های تهی صادق هستند؛ اما نمی‌تواند توضیح دهد که چرا کاربران زبان چنین شهودهایی دارند. در واقع ماینونگی گرایبی، اگر نظریه‌ای صحیح باشد، می‌تواند صدق شهودهای مذکور را توضیح دهد اما تبیینی برای چرایی وجود این شهودها ارائه نمی‌دهد. به بیان دقیق‌تر، مسئله شهود را حل نمی‌کند. توجه به این نکته بداعت راه‌حل ریمر را آشکار می‌کند. ریمر معتقد است که کاربران معمولی زبان چنین شهودهایی دارند، چون ایشان ماینونگی گرایبی را «پیش‌فرض» می‌گیرند. به عقیده ریمر، کاربران معمولی زبان این شهودهای پیش‌زبانی را دارند نه به این سبب که ماینونگی گرایبی درست است، بلکه به این علت که آن‌ها درستی ماینونگی گرایبی را پیش‌فرض می‌گیرند^۷ و بدون اطلاع از نقاط ضعف و قوت فلسفی این دیدگاه در عمل متعهد به آن هستند.

مزیت بزرگ راه‌حل ریمر این است که متعهد به ماینونگی گرایبی نیست. ماینونگی گرایبی مشکلات شناخته‌شده متعددی دارد که باعث شده است بسیاری از فیلسوفان آن را نظریه‌ای

مردود بدانند.^۸ ریمر هم قصد ندارد این مشکلات را مرتفع و از ماینونگی گرایي دفاع کند؛ او فقط مدعی است که کاربران معمولی زبان این نظریه را، مستقل از قوت فلسفی آن، پیش فرض می‌گیرند. به عقیده او این امر می‌تواند مسئله شهود را حل کند و توضیح دهد که چرا کاربران زبان شهودهایی مبنی بر معناداری برخی جمله‌های حاوی نام‌های تهی دارند (حتی اگر شهودهایی در موافقت با میلی‌گرایی و اصل ترکیب هم داشته باشند).

ریمر نظریه‌اش را با برخی از مهم‌ترین نظریه‌های رقیب^۹ (و چنان‌که خواهیم دید: نه همه آن‌ها) مقایسه می‌کند و تلاش می‌کند تا نشان دهد که نظریه او در حل مسئله شهود از آن‌ها موفق‌تر است. او بر این باور است که نظریه او سه مزیت مهم دارد: نخست این‌که با میلی‌گرایی درباره نام‌های ناتهی سازگار است؛ یعنی محتوای معناساختی این نام‌ها را مرجع آن‌ها می‌داند. دوم این‌که درباره نام‌های تهی و ناتهی موضعی مشابه دارد و محتوای معناساختی آن‌ها را به شکل میلی (و نه مثلاً راسلی) تحلیل می‌کند و سوم این‌که تعهد هستی‌شناختی (ontological) جدیدی اضافه نمی‌کند و از این منظر محافظه‌کار و محتاط (cautious) است. به نظر ریمر هیچ دیدگاه دیگری نیست که هر سه مزیت را داشته باشد (ibid: 240). در واقع مهم‌ترین دفاع ریمر از راه‌حلی که ارائه داده است متکی بر استدلال از طریق بهترین تبیین (IBE) است. او مدعی است که راه‌حل او قدرت تبیینی بیش‌تری در قیاس با نظریه‌های رقیب دارد و به همین دلیل معقول‌تر و مقبول‌تر است. البته ریمر در دفاع از راه‌حل مورد نظرش بسیار گذرا و سطحی به برخی نکات دیگر هم اشاره می‌کند. مثلاً مدعی می‌شود که مهم‌ترین شاهد برای این‌که کاربران معمولی زبان ماینونگی‌گرایی را پیش‌فرض می‌گیرند این است که ایشان وجود را محمول می‌گیرند و به راحتی از این صحبت می‌کنند که بعضی چیزها وجود دارند و بعضی چیزها وجود ندارند (ibid: 240-241). مثلاً شنیدن جمله‌هایی نظیر^{۱۰} «یک شخصیت داستانی هست که «رستم» نام دارد؛ اما او وجود ندارد. او فقط یک شخصیت داستانی است» و «رضازاده وجود دارد؛ او یک شخصیت داستانی نیست» از کاربران معمولی زبان کاملاً محتمل و طبیعی است. از نظر ریمر همین امر شاهدهی است بر این‌که این کاربران نوعی ماینونگی‌گرایی را مفروض می‌گیرند. در بخش‌های بعد درباره قوت این استدلال صحبت خواهیم کرد.

نقد دیدگاه ریمر کار چندان ساده‌ای نیست. به‌طور خاص نمی‌توان مدعی شد که هر نقدی علیه ماینونگی‌گرایی لزوماً نقدی علیه دیدگاه ریمر است، چون ریمر به ماینونگی‌گرایی متعهد نیست، فقط به این متعهد است که کاربران زبان این نظریه را پیش‌فرض می‌گیرند. برای مثال نظریه ریمر به اشیای ناموجود ماینونگی متعهد نیست؛ بلکه

تنها مدعی است که کاربران زبان چنین اشیایی را فرض می‌گیرند. بنابراین مثلاً نمی‌توان اشیای ناموجود را به اتهام فرجه کردن نالازم و غیرضروری هستی‌شناسی با تیغ اُکام (Ockham razor) زدود و بعد استدلال کرد که نظریه ریمر باطل است، چون شیء ناموجود نداریم. تنها چیزی که می‌تواند منجر به تضعیف موضع ریمر شود، تضعیف این ادعاست که کاربران معمولی زبان ماینونگی‌گرایی را پیش‌فرض می‌گیرند. این کار را دست کم از دو طریق می‌توان انجام داد: الف) از طریق سلبی با تضعیف یا رد دلایل له ادعای مذکور و ب) از طریق ایجابی با طرح موضعی رقیب برای ماینونگی‌گرایی و استدلال به نفع این ادعا که کاربران معمولی زبان این موضع رقیب، و نه ماینونگی‌گرایی، را پیش‌فرض می‌گیرند. ما در بخش بعد تلاش می‌کنیم تا با دنبال کردن این رویکرد دوم راه‌حل دیگری برای مسئله شهود ارائه دهیم و از این طریق دیدگاه ریمر را نقد کنیم.

۳. راه‌حلی دیگر برای مسئله شهود

بر طبق معناشناسی ماینونگی‌گرایی برای نام‌های تهی این نام‌ها هم مثل نام‌های ناتهی ارجاع می‌دهند؛ اما به جای آن که به موجودات ارجاع بدهند به اشیای ناموجود ارجاع می‌دهند. یک رقیب برای این معناشناسی می‌تواند نظریه‌ای باشد که ما آن را «سمونی‌گرایی»^{۱۱} (Salmonianism) می‌نامیم. در سمونی‌گرایی هم، درست مثل ماینونگی‌گرایی، همه نام‌های تهی ارجاع می‌دهند. تفاوت سمونی‌گرایی با ماینونگی‌گرایی این است که در دومی مرجع نام‌های تهی اشیای ناموجود است، اما در اولی مرجع نام‌های تهی واقعاً موجود است. بر طبق سمونی‌گرایی نام‌های تهی به چیزهایی ارجاع می‌دهند که واقعاً وجود دارند اما وجود آن‌ها انضمامی (concrete) نیست؛ بلکه انتزاعی یا مجرد (abstract) است. وقتی سمونی‌گرایی با میلی‌گرایی ترکیب شود، نام‌های تهی محتوای معناشناختی پیدا می‌کنند؛ محتوای نام‌های تهی همان موجودات انتزاعی و مجردی هستند که این نام‌ها به آن‌ها ارجاع می‌دهند. یعنی مثلاً نام «ولکان» به یک موجود انتزاعی ارجاع می‌دهد که این موجود محتوای معناشناختی نام «ولکان» است. همین موجود انتزاعی است که در ساختار معناشناختی متناظر با جمله ۱، یعنی همان گزاره متناظر با آن جمله، ظاهر می‌شود و این جمله را از بی‌معنایی می‌رهاند. به این ترتیب مشخص می‌شود که سمونی‌گرایی در توافق کامل با دیدگاه میلی و اصل ترکیب است.

حال می‌توانیم با رویکردی مشابه رویکرد ریمر مسئله شهود را حل کنیم؛ با این تفاوت که به جای توسل به ماینونگی‌گرایی به سمونی‌گرایی متوسل بشویم. یعنی بگوییم کاربران

معمولی زبان این شهود پیشانظری را دارند که برخی جمله‌های حاوی نام‌های تهی معنادارند چون سمونی‌گرایی را پیش فرض می‌گیرند. دقت کنید که قوت این راه حل برای مسئله شهود مستقل از صدق و کذب سمونی‌گرایی است. درست همان‌طور که قوت راه حل ریمر مستقل از صدق و کذب ماینونگی‌گرایی است. راه حل ارائه شده برای مسئله شهود متکی بر صدق سمونی‌گرایی نیست؛ صرفاً متکی بر این ادعاست که کاربران معمولی زبان سمونی‌گرایی را پیش فرض می‌گیرند. این امر مستقل از صحت و سقم سمونی‌گرایی است. در واقع نسبت این راه حل با سمونی‌گرایی درست مثل نسبت راه حل ریمر با ماینونگی‌گرایی است.

پیش تر گفتیم که ریمر بر این باور است که راه حل او سه مزیت دارد: الف) با دیدگاه میلی درباره محتوای معناشناختی نام‌های ناتهی سازگار است؛ ب) محتوای معناشناختی نام‌های ناتهی و تهی را به یک شکل تحلیل می‌کند و تمایزی بین معناشناسی این دو گروه از نام‌ها قرار نمی‌دهد؛ و ج) تعهدات هستی‌شناسانه جدیدی اضافه نمی‌کند. حال به نظر می‌رسد که راه حل ارائه شده بر مبنای سمونی‌گرایی نیز این سه حسن را دارد و از این لحاظ راه حل ریمر ترجیحی نسبت به آن ندارد.

جالب این است که ریمر به این راه حل رقیب نمی‌پردازد؛ اما خود سمونی‌گرایی را نقد می‌کند. یعنی این امکان را که سمونی‌گرایی غلط باشد اما از سوی کاربران معمولی زبان پیش فرض گرفته شود در نظر نمی‌گیرد؛ در حالی که در راه حل مطلوب خود این امکان را که ماینونگی‌گرایی غلط باشد اما از سوی کاربران زبان پیش فرض گرفته شود به سادگی می‌پذیرد. او در نقد سمونی‌گرایی می‌گوید که این دیدگاه مزیت سوم ذکر شده در بند قبل، یعنی مزیت ج، را ندارد چون در سمونی‌گرایی «نام‌های تهی به اشیای انتزاعی، یعنی اشیایی که "واقعاً وجود دارند" ارجاع می‌دهند» (Reimer, 2001a: 246, n. 29). به نظر او سمونی‌گرایی متعهد به یک هستی‌شناسی فربه‌نالاظم است. فرض می‌کنیم که ادعای او صحیح باشد و سمونی‌گرایی چنین تعهد نالاظمی را داشته باشد. آیا این باعث تضعیف راه حل ارائه شده برای مسئله شهود می‌شود؟ پاسخ منفی است. دست کم ریمر نمی‌تواند از چنین موضعی راه حل ارائه شده را نقد کند. اگر توسل ماینونگی‌گرایی به یک هستی‌شناسی فربه، قوت راه حل ریمر برای مسئله شهود را کم نمی‌کند، توسل سمونی‌گرایی به یک هستی‌شناسی فربه نیز قوت راه حل مبتنی بر سمونی‌گرایی را کم نخواهد کرد. حامیان این راه حل به هیچ وجه متعهد به آن هستی‌شناسی فربه نیستند؛ بلکه صرفاً مدعی‌اند که کاربران معمولی زبان چنین هستی‌شناسی‌ای را مفروض می‌گیرند و در عمل به این هستی‌شناسی

متعهدند. این که داشتن تعهد به این هستی‌شناسی فربه «از منظر فلسفی» ناپذیرفتنی و نامعقول است، نشان نمی‌دهد که کاربران معمولی و غیرفیلسوف زبان چنین تعهدی را «مفروض» نمی‌گیرند. راه‌حل مبتنی بر سمونی‌گرایی به هیچ هستی‌شناسی در دسرسازی متعهد نیست. با این حساب چنین به نظر می‌رسد که این راه‌حل هر سه مزیتی که ریمر برای راه‌حل خود برمی‌شمرد دارد. یعنی قدرت تبیینی دست کم برابری دارد.

علاوه بر این، به نظر ما شواهد دیگری نیز وجود دارد که نشان می‌دهد راه‌حل مبتنی بر سمونی‌گرایی، دست کم به اندازه راه‌حل ریمر، در توضیح شهودهای زبانی ما موفق است. بررسی این موضوع را به بخش بعد موکول می‌کنیم. ما در آن بخش برخی انتقادات محتمل به راه‌حل ارائه‌شده را بررسی می‌کنیم و نشان می‌دهیم که هیچ کدام از آن انتقادات نمی‌توانند شاهدهی بر رجحان راه‌حل ریمر در قیاس با راه‌حل مبتنی بر سمونی‌گرایی باشند.

۴. انتقادات

پیش از مقایسه میزان شهودی بودن ماینونگی‌گرایی و سمونی‌گرایی لازم است یکی از انتقاداتی را بررسی کنیم که به نظر می‌رسد به راه‌حل ریمر وارد باشد. به نظر ما در پاسخ ریمر به این انتقاد نکاتی نهفته است که می‌تواند در مقایسه قوت فلسفی دو راه‌حل مبتنی بر ماینونگی‌گرایی و سمونی‌گرایی به کار بیاید. پس با شرح این انتقاد شروع می‌کنیم. دو جمله زیر را در نظر بگیرید:^{۱۲}

(۵) ولکان نیست.

(۶) بابانوتل نیست.

شهود اکثر کاربران معمولی زبان این است که جمله‌های ۵ و ۶ صادق‌اند. با این حال به نظر می‌رسد که ماینونگی‌گرایی حتی اگر بتواند معناداری این جملات را تبیین کند، نمی‌تواند صدق آن‌ها را توضیح دهد. چون بنا بر ماینونگی‌گرایی «ولکان» و «بابانوتل» مرجع دارند؛ هر چند که مرجع این نام‌ها اشیای ناموجودند. در هر حال، به نظر می‌رسد که بنا بر ماینونگی‌گرایی ولکان هست اما وجود ندارد؛ بلکه صرفاً یک شیء ناموجود است. به همین ترتیب بابانوتل هست اما وجود ندارد؛ بلکه صرفاً یک شیء ناموجود است. یعنی بنا بر ماینونگی‌گرایی ۵ و ۶ کاذب‌اند؛ در حالی که بنا بر شهود اکثر کاربران معمولی زبان این دو جمله صادق‌اند. بنابراین به نظر می‌رسد که راه‌حل ریمر از توضیح برخی شهودهای زبانی ما عاجز و به همین دلیل ناپذیرفتنی است.

ریمر در پاسخ به این انتقاد می‌گوید که کاربرد «هست» در زبان نوعی ابهام (ambiguity) دارد.^{۱۳} به نظر او در بعضی مواقع مراد از «هست» وجود دارد (یا متناظراً مراد از «نیست» وجود ندارد) است؛ اما در برخی مواقع دیگر مراد از «هست» چیزی است ضعیف‌تر از وجود دارد. به نظر ریمر در جمله‌های ۵ و ۶ «وجود ندارد» را می‌تواند جانشین «نیست» کرد. یعنی مثلاً معنای ۵ صرفاً این است که ولکان وجود ندارد و نه چیزی بیش از این. برای تبیین دقیق‌تر موضوع دو عبارت زیر را هم در نظر بگیرید:

(۷) ولکان هست؛ اما واقعاً وجود ندارد. ولکان چیزی صرفاً خیالی است.

(۸) بابائونل هست؛ اما واقعاً وجود ندارد. بابائونل چیزی خیالی است.

به نظر ریمر، در این دو جمله مراد از «هست» چیزی است ضعیف‌تر از «وجود دارد». به بیان دیگر «هستی» در این جا معنایی ضعیف‌تر از «وجود» دارد. در حالی که معنای «هستی» در جمله‌های ۵ و ۶ دقیقاً همان وجود است و نه چیزی کم‌تر. بنابراین از نظر ریمر با در نظر گرفتن این تفکیک می‌توان نشان داد که همه جمله‌های ۵ تا ۸ صادق‌اند و این دقیقاً مطابق شهود کاربران زبان است. پس از این طریق نمی‌توان خللی به ادعای پیش‌فرض بودن ماینونگی‌گرایی وارد کرد و با تکیه بر آن راه‌حل مورد نظر ریمر را مردود دانست (Reimer, 2001b: 242-243).

البته ریمر استدلال مستقلی به نفع این ادعا که گاهی معنای «هستی» همان وجود است و گاهی چیزی ضعیف‌تر از آن ارائه نمی‌دهد. در واقع به نظر می‌رسد که این تفکیکی صرفاً ارتجالی است برای رها شدن از دام انتقادی قدرتمند. با در نظر گرفتن این نکته به برخی انتقادات درباره راه‌حل مبتنی بر سمونی‌گرایی می‌پردازیم.

انتقاد اول: ریمر مدعی است که سمونی‌گرایی از توضیح برخی شهودهای دیگر ما عاجز است. مثلاً بر مبنای سمونی‌گرایی ولکان یک شیء انتزاعی و مجرد است که واقعاً وجود دارد؛ بنابراین جمله‌ای مثل ۱ کاذب است. این در حالی است که شهود اکثر کاربران زبان این است که جمله‌ای مثل ۱ صادق است^{۱۴} (Reimer, 2001a: 246, n. 29). این امر شاهدهی است بر این که رویکرد ریمر در توضیح شهودهای زبانی ما موفق‌تر از رویکرد مبتنی بر سمونی‌گرایی است.

پاسخ به انتقاد اول: این انتقاد را می‌توان به همان شکلی پاسخ داد که ریمر انتقاد طرح‌شده در بندهای قبل را پاسخ داده است. می‌توان گفت کاربرد «وجود» در زبان دارای نوعی ابهام است. در بعضی مواقع مراد از «وجود» وجود انضمامی است؛ اما در بعضی مواقع دیگر مراد از «وجود» صرفاً وجود انتزاعی یا مجرد است. با در نظر گرفتن این

تفکیک می‌توان گفت که وجود در جمله ۱ به معنای وجود انضمامی است. یعنی وقتی گفته می‌شود ولکان وجود ندارد، در واقع منظور این است که ولکان وجود انضمامی ندارد. بنابراین ۱ صادق است و راه‌حل مبتنی بر سمونی‌گرایی در توضیح این شهود زبانی هم موفق است. بنابراین هم‌چنان دلیلی برای ترجیح راه‌حل ریمر به راه‌حل مبتنی بر سمونی‌گرایی وجود ندارد.

البته می‌توان مدعی شد که این تقسیم‌بندی ارتجالی و من‌عندی است و صرفاً برای رها کردن سمونی‌گرایی از انتقاد فوق ارائه شده است. در پاسخ باید گفت که حتی اگر چنین باشد، شرایط سمونی‌گرایی و ماینونگی‌گرایی مشابه هم خواهد بود. چون، چنان‌که دیدیم، خود ریمر هم برای طرد نتایج نامطلوب ماینونگی‌گرایی صرفاً به ابهامی در معنای «هست» اشاره می‌کند و هیچ استدلال مستقلی هم برای وجود چنین ابهامی ارائه نمی‌دهد. پس از این منظر هم هر دو راه‌حل وضعیتی مشابه دارند. البته شاید کسان دیگری بخواهند از طرق دیگری از رجحان راه‌حل ریمر نسبت به راه‌حل مبتنی بر سمونی‌گرایی دفاع کنند. ما در ادامه دو انتقاد محتمل علیه راه‌حل مبتنی بر سمونی‌گرایی را طرح و بررسی می‌کنیم؛ انتقاداتی که البته خود ریمر به آن‌ها پرداخته است.

انتقاد دوم: ممکن است گفته شود تقسیم‌بندی وجود انضمامی و انتزاعی از تقسیم‌بندی شیء موجود و ناموجود غیرشهودی‌تر است. کاربران زبان وجود را به شکل معمولی به کار می‌گیرند؛ یعنی به شکلی که گویا برخی چیزها وجود دارند و برخی چیزهای دیگر وجود ندارند. همین امر مؤید این است که آن‌ها نوعی ماینونگی‌گرایی را مفروض می‌گیرند. در مقابل هیچ شهودی وجود ندارد که کاربران زبان تقسیم‌بندی مشابهی درباره وجود انضمامی و وجود انتزاعی را فرض می‌گیرند. این می‌تواند دلیلی باشد بر رجحان راه‌حل ریمر نسبت به راه‌حل مبتنی بر سمونی‌گرایی.

پاسخ به انتقاد دوم: در پاسخ به این انتقاد باید گفت که از قضا تقسیم‌بندی وجود انضمامی / انتزاعی از تقسیم‌بندی شیء موجود / ناموجود شهودی‌تر به نظر می‌رسد. در حقیقت بسیار نامحتمل است که کاربران معمولی زبان این تصور را داشته باشند که برخی چیزها به‌طور کامل خارج از دامنه وجود باشند، اما در عین حال بتوان درباره آن‌ها حرف زد و چیزهای صادقی گفت. در مقابل بسیار محتمل است که ایشان تصور کنند که چیزهایی مثل ولکان وجود خیالی / ذهنی / انتزاعی داشته باشند، اما وجود واقعی / عینی / انضمامی نداشته باشند.^{۱۵} تصور شئون و انواع متفاوت وجود تصوری طبیعی‌تر و شهودی‌تر از تصور شیئی خارج از دامنه وجود است. اگر از یک کاربر معمولی زبان که

جمله ۱ را می‌گویند و به آن باور دارد، پرسیده شود که «اگر ولکان وجود ندارد، پس در مورد چه چیزی حرف می‌زنی؟»، در جواب احتمالاً چیزهایی شبیه این‌ها خواهد گفت: «ولکان وجود دارد اما نه وجود واقعی. فقط در ذهن‌ها وجود دارد. وجودی خیالی دارد و یک تصور است». این نشان می‌دهد که شواهدی هم به نفع پیش‌فرض بودن سمونی‌گرایی وجود دارد؛ قوت و قدرت این شواهد دست کم برابر است با قدرت و قوت شواهد دال بر پیش‌فرض بودن ماینونگی‌گرایی.

سمونی‌گرایی در قیاس با ماینونگی‌گرایی از نوعی سادگی (simplicity) برخوردار است که امکان سازگاری آن با شهودهای کاربران معمولی زبان را هم بیش‌تر می‌کند. سمونی‌گرایی مدعی است که اولاً چیزی خارج از دامنه وجود نیست؛ یعنی هر شیئی موجود است و ثانیاً موجودات به دو دسته انضمامی و انتزاعی تقسیم می‌شوند. در واقع سمونی‌گرایی مدعی است که اشیا بر دو قسم هستند: اشیا موجود انضمامی و اشیا موجود انتزاعی. در حالی که در ماینونگی‌گرایی اشیا بر سه قسم هستند: اشیا ناموجود، اشیا موجود انضمامی، و اشیا موجود انتزاعی. هستی‌شناسی سمونی‌گرایی دو سطح یا دو طبقه دارد اما هستی‌شناسی ماینونگی‌گرایی سه سطح یا سه طبقه دارد. این نشان از سادگی بیش‌تر سمونی‌گرایی در قیاس با ماینونگی‌گرایی دارد. شاید حتی بتوان این سادگی را دلیلی بر رجحان راه‌حل مبتنی بر سمونی‌گرایی نسبت به راه‌حل ریمر دانست.

انتقاد سوم: بنا بر شهود کاربران معمولی زبان جمله «گنبد دایره مربعی دانشگاه برکلی وجود ندارد» صادق است. ماینونگی‌گرایی هم می‌تواند این شهود را توضیح دهد اما سمونی‌گرایی نمی‌تواند این شهود را توضیح دهد. چون اشیا ناموجود می‌توانند اوصاف متعارض و متناقض داشته باشند؛ اشیا ناموجود می‌توانند هم دایره‌ای و هم مربعی باشند اما موجودات انتزاعی یا مجرد نمی‌توانند. همین نشان می‌دهد که رویکرد ریمر در توضیح و تبیین شهودهای زبانی ما موفق‌تر از رویکرد مبتنی بر سمونی‌گرایی است.

پاسخ به انتقاد سوم: در پاسخ به این انتقاد به دو نکته می‌توان اشاره کرد. یکی این‌که «گنبد دایره مربعی دانشگاه برکلی» نام خاص نیست؛ در خوش‌بینانه‌ترین حالت یک توصیف معین (definite description) است. بنابراین این‌که محتوای معناشناختی «گنبد دایره مربعی دانشگاه برکلی» چیزی نباشد که با این وصف به آن ارجاع داده می‌شود در تعارض با میلی‌گرایی نیست. پس می‌توانیم بدون عدول از میلی‌گرایی معناشناسی این جمله را از طریق نظریه توصیف‌های معین راسل تبیین کنیم و صدق آن را توضیح دهیم. افزون بر این، به‌نظر نمی‌رسد که دفاع از امکان اوصاف متعارض داشتن اشیا ناموجود در قیاس با دفاع

از همین امکان در خصوص موجودات انتزاعی کاری ساده‌تر باشد. در واقع از این منظر هم دلیلی برای ترجیح راه‌حل ریمر به راه‌حل مبتنی بر سمونی‌گرایی وجود ندارد.

۵. نتیجه‌گیری

شهود پیشانظری کاربران معمولی زبان این است که برخی جمله‌های حاوی نام‌های تهی معنادارند؛ اما این شهود با میلی‌گرایی و اصل ترکیب در تعارض است. به بیان دقیق‌تر، به نظر می‌رسد که نتیجه پذیرش این شهود که برخی جمله‌های حاوی نام‌های تهی معنادارند این است که یا میلی‌گرایی و یا اصل ترکیب غیرشهودی هستند. مسئله شهود این است که چطور شهود معناداری جمله‌های مذکور را به نحوی توضیح دهیم که در تعارض با میلی‌گرایی و اصل ترکیب نباشد. راه‌حل مارگا ریمر این است که کاربران معمولی زبان نوعی ماینونگی‌گرایی را پیش‌فرض می‌گیرند. او مدعی صادق بودن ماینونگی‌گرایی نیست؛ بلکه مدعی شهودی بودن آن است. ما در این مقاله استدلال کردیم که مسئله شهود را می‌توان بر مبنای نظریه‌ای متعارض با ماینونگی‌گرایی، یعنی سمونی‌گرایی، هم حل کرد. یعنی می‌توان مدعی شد که کاربران زبان نوعی سمونی‌گرایی را پیش‌فرض می‌گیرند و همین مبنای شهود آن‌ها از معناداری جمله‌های حاوی نام‌های تهی را شکل می‌دهد. در این راه‌حل هم صدق سمونی‌گرایی فرض گرفته نمی‌شود، بلکه از شهودی بودن آن دفاع می‌شود.

در این مقاله نشان دادیم که ادعای پیش‌فرض بودن سمونی‌گرایی دست کم به اندازه ماینونگی‌گرایی پذیرفتنی و راه‌حل مبتنی بر سمونی‌گرایی دست کم به اندازه راه‌حل ریمر در حل مسئله شهود موفق است. از طرف دیگر، روشن است که سمونی‌گرایی در تعارض با ماینونگی‌گرایی قرار دارد. یعنی نمی‌توان به طور هم‌زمان هر دو را پذیرفت. پس بدون طرد مستدل راه‌حل مبتنی بر سمونی‌گرایی نمی‌توان مدعی شد که راه‌حل ریمر بهترین راه‌حل برای مسئله شهود است. همین امر نشان می‌دهد که راه‌حل ریمر پشتوانه فلسفی محکمی ندارد. البته شاید بتوان در هر دوی این راه‌حل‌ها هسته مشترکی پیدا کرد که بتواند مبنای حل نهایی مسئله شهود قرار بگیرد. اما بررسی این موضوع را باید به فرصتی دیگر وا گذاشت^{۱۶}

پی‌نوشت‌ها

۱. تقریرهای بیان‌شده از میلی‌گرایی و اصل ترکیب برگرفته از Mousavian, 2011 و Mousavian 2014 هستند.

۲. در این مقاله معناداری یک جمله معادل این است که آن جمله گزاره‌ای را بیان کند.
۳. ریمر در Reimer, 2001a این مسئله را 'the intuition problem of empty names'، یا به اختصار 'IPEN'، و در Reimer, 2001b این مسئله را 'the intuition problem'، یا به اختصار 'IP' می‌نامد. البته برای ریمر مسئله شهود محدود به شهود معناداری جمله‌هایی مثل ۱ و ۲ نیست؛ او شهود صادق بودن جمله‌هایی مثل ۱ و نیز شهود **دربارگی** (aboutness) این جمله‌ها را هم جزئی از مسئله شهود می‌داند. به عقیده او شهود اکثر کاربران معمولی زبان این است که جمله‌هایی مانند ۱ و ۲ درباره چیزهایی هستند؛ ۱ درباره ولکان و ۲ درباره بابائونل است. ریمر بر این باور است که حل موفق مسئله شهود باید دربرگیرنده تبیین و توضیحی برای چرایی داشتن این شهودها نیز باشد. ما در این مقاله خود را به **مسئله شهود معناداری جمله‌های حاوی نام‌های تهی** محدود می‌کنیم و از پرداختن به سایر شهودها صرف نظر می‌کنیم. هرچند گمان می‌کنیم که اضافه کردن آن شهودهای دیگر هم خللی به استدلال ما وارد نمی‌کند. برای نمونه مسئله شهود صدق جمله‌هایی مثل ۱ در انتقاد اول از بخش چهارم مقاله بررسی شده است.
۴. ریمر مراد خود از ماینونگی‌گرایی را به طور دقیق روشن نکرده است. البته در خصوص این‌که چه طیفی از دیدگاه‌ها را می‌توان ماینونگی دانست اختلاف نظرهایی وجود دارد با این همه معمولاً صفت ماینونگی به دیدگاه‌هایی داده می‌شود که مطابق آن‌ها: اولاً برخی چیزها وجود ندارند. این چیزها همان اشیای ناموجود هستند. به بیان دیگر، شیئیت (objecthood) مستقل از وجود است. ثانیاً صفت داشتن و قابل ارجاع بودن چیزها مستقل از وجود آن‌هاست؛ و ثالثاً می‌توان بر چیزهای ناموجود سور بست. یعنی اشیای ناموجود می‌توانند در دامنه سورها قرار بگیرند. برای مطالعه بیشتر تر در خصوص نحوه تبیین و تعریف ماینونگی‌گرایی ← Chisholm, 1972. Sec. 2.2. Azzouni 2010، و Mousavian 2010 را ببینید.
۵. خود ریمر تعدادی از این راه‌حل‌ها را در Reimer, 2001a بررسی کرده است. برای اطلاع از دیدگاه‌های متنوعی که برای حل این مسئله پیش‌نهاد شده است Caplan, 2006 را نیز ببینید.
۶. ریمر در مقاله Reimer, 2001a تعبیر 'presuppose' را به کار می‌برد، اما در مقاله Reimer, 2001b پیش‌تر از تعبیر 'assume' استفاده می‌کند. ظاهراً او تفاوتی در معنای تعبیرهای 'presupposition' و 'assumption' نمی‌بیند. به علاوه ریمر به جزئیات بحث‌های پیرامون مفهوم پیش‌فرض گرفتن هم نمی‌پردازد و برای تدقیق مراد خود از این تعبیر هیچ تلاشی نمی‌کند. برای مطالعه درباره این مفهوم مقاله Soames, 1989 را ببینید.
۷. مسلماً این به معنای پذیرش تعمدی (intentional) یا آگاهانه ماینونگی‌گرایی نیست.
۸. نقدهای کلاسیک دیدگاه ماینونگی در Russell, 1905 و Quine, 1961 آمده است.
۹. ریمر در مقاله Reimer, 2001a سه دیدگاه یا نظریه را بررسی می‌کند. اولی نظریه‌ای است که

می‌توان آن را، به پیروی از Mousavian, 2014 میلی‌گرایی عمل‌گرایانه (pragmatic) نامید. دومی نظریه گزاره‌های پرنشده (unfilled) یا باز (gappy) است. سومین نظریه هم نظریه‌ای است که موضعی دوگانه نسبت به نام‌های ناتهی و تهی دارد. نسبت به نام‌های ناتهی میلی است و نسبت به نام‌های تهی راسلی. یعنی محتوای معناشناختی نام‌های تهی را بر اساس نظریه توصیفی راسل تحلیل می‌کند. ریمر در مقاله Reimer, 2001b دیدگاه سمون Salmon, 1998 را هم نقد می‌کند. ما در بخش بعدی این مقاله درباره دیدگاه سمون صحبت می‌کنیم، اما از پرداختن به دیدگاه‌های دیگر صرف نظر می‌کنیم. برای نقدی از میلی‌گرایی عمل‌گرایانه مقاله Mousavian, 2014 و برای نقدی از نظریه گزاره‌های باز مقاله Mousavian, 2010 را ببینید.

۱۰. مثال‌ها قدری تغییر داده شده‌اند؛ اما این تغییرات چنان است که به مضمون و محتوای اصلی حرف ریمر وفادار باشد.

۱۱. سمونی‌گرایی چنان‌که از نام آن پیداست برگرفته از دیدگاه‌های نیشن سمون (Nathan Salmon) به‌ویژه در مقاله Salmon, 1998 است؛ با این تفاوت که به همه جزئیات و ظرایف دیدگاه سمون متعهد نیست. برای شرحی دقیق از دیدگاه سمون در خصوص نام‌های تهی مقاله Mousavian, 2010 را ببینید. تصویری که ریمر در دو مقاله Reimer, 2001a و Reimer, 2001b از دیدگاه سمون ارائه می‌دهد، بسیار ساده‌شده و تقریباً معادل همین چیزی است که ما آن را سمونی‌گرایی می‌نامیم. به بیان دیگر، می‌توان گفت که سمونی‌گرایی همان تقریر ریمر از دیدگاه سمون است. در کتاب Thomasson 1999 و نیز مقاله van Inwagen 1977 نیز از دیدگاه‌هایی کمابیش مشابه همین دیدگاه دفاع شده است.

۱۲. البته این جملات در زبان فارسی نامأنوس‌اند. با وجود این، ناچاریم از آن‌ها استفاده کنیم تا بتوانیم مسئله مورد نظر ریمر را در قالب زبان فارسی تبیین کنیم. خود او از جمله‌های 'there is no Santa Claus' و 'there is no Vulcan' استفاده می‌کند.

۱۳. البته او درباره زبان انگلیسی و کاربرد 'is' در این زبان صحبت می‌کند.

۱۴. ریمر این انتقاد را در Reimer, 2001a: 246, n. 29 و Reimer, 2001b: 497-498 مطرح کرده است. براون معتقد است که ریمر اولین کسی بوده است که به این مشکل نظریه سمون اشاره کرده است (Braun, 2005: 627, n. 31).

۱۵. روشن است که سه وصف خیالی، ذهنی، و انتزاعی از منظر فلسفی معانی یکسانی ندارند؛ به همین ترتیب سه وصف واقعی، عینی، و انضمامی نیز معنای یکسانی ندارند. با این حال بسیار محتمل است که کاربران معمولی زبان تلقی کمابیش یکسان و معادلی از این‌ها داشته باشند.

۱۶. نویسندگان مقاله بر خود لازم می‌دانند که از دکتر داود حسینی تشکر و قدردانی کنند. ایشان نسخه اولیه این مقاله را مطالعه کردند و نکته‌های سودمندی را متذکر شدند.

کتابنامه

- Azzouni, J. (2010). *Talking about Nothing*, Oxford University Press.
- Braun, D. (2005). 'Empty Names, Fictional Names Mythical Names', *Noûs*, Vol. 39, No. 4.
- Caplan, B. (2006). 'On Sense and Direct Reference*', *Philosophy Compass*, Vol. 1, No. 2.
- Chisholm, R. (1973). 'Beyond Being and Nonbeing', *Philosophical Studies*, Vol. 24, No. 4.
- Gabbay, G. and F. Guentner (eds.) (1989). *Handbook of Philosophical Logic*, Vol. 4: *Topics in the Philosophy of Language*, Dordrecht: Reidel.
- Mousavian, S. N. (2010). 'Neo-Meinongian Neo-Russellians', *Pacific Philosophical Quarterly*, Vol. 91, No. 2.
- Mousavian, S. N. (2011). 'Gappy Propositions?', *Canadian Journal of Philosophy*, Vol. 41, No. 1.
- Mousavian, S. N. (2014). 'Empty Names and Pragmatic Millianism', *Thought*, Vol. 3, No. 1.
- Reimer, M. (2001a). 'A 'Meinongian' Solution to a Millian Problem', *American Philosophical Quarterly*, Vol. 38, No. 3.
- Reimer, M. (2001b). 'The Problem of Empty Names', *Australian Journal of Philosophy*, Vol. 79, No. 4.
- Salmon, N. (1998). 'Nonexistence', *Noûs*, Vol. 32, No. 3.
- Soames, S. (1989). 'Presupposition', in Gabbay & Guentner, 1989, Reprinted in Soames, 2009.
- Soames, S. (2009). *Philosophical Essays*, Vol. 1: *Natural Language, What It Means & How We Use It*, Princeton University Press.
- Thomasson, A. L. (1999). *Fiction and Metaphysics*, Cambridge University Press.
- Van Inwagen, P. (1977). 'Creatures of Fictions', *American Philosophical Quarterly*, Vol. 14, No. 4.